

مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام از منظر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه

روح الله کلباسی *

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۰۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۰

چکیده:

متکلمان و محدثان امامیه از آغاز غیبت تاکنون، امامت و امام را از زوایای مختلفی همچون ریاست عامه، علم الهی، خلافت و حجت الهی تبیین کرده‌اند. اضافه بر این می‌توان امامت را از زوایای دیگری همچون مرجعیت دینی بررسی کرد. در این نوشتار، کتاب نهج البلاغه که با محوریت فصاحت و بلاغت تدوین گردیده است، بر پایه مرجعیت دینی و وابستگی دین و مردم به مرجع دین در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام واکاوی شده است. براساس روایات نهج البلاغه، بشر برای دستیابی به کمال در دنیا و آخرت به شخصی که از اراده الهی آگاه بوده و نیازهای مخلوقات را به خوبی بشناسد وابسته است. از اینرو لازم است وی دارای صفات و جایگاه ویژه‌ای باشد. ضرورت مرجع دین، آثار و پیامدهای اعتقاد به مرجع دین، وجوه نیاز به مرجع دین، کسب معرفت، هدایت و رفع اختلاف از جمله نکات یافت شده در این پژوهش است. لازمه مرجع، دین داشتن، علم، عصمت، ولایت، حجیت، خلافت، اطاعت و شهادت بوده و همچنین به وظایفی که در این تعامل بین مرجع دین و مردم وجود دارد، پرداخته شده است.

کلید واژگان:

نهج البلاغه، مرجعیت دین، صاحب دین، امامت، نیاز بشر.

امامت برترین مقامی است که خداوند به برخی از خواص خویش اعطا کرده است. از مقام امامت مقامی عالی تر خداوند قرار نداده است. از این رو اهمیت جایگاه امامت سبب شده تا همواره نظریه پردازان امامیه نسبت به منصب امامت تحقیق کرده و به تبیین و تحلیل این جایگاه برآیند. نتیجه این نظریه پردازی ها منجر به شکل گیری نگاه‌های متنوع به مسئله امامت بوده است.

محدثان بزرگی همچون مرحوم صفار در کتاب بصائرالدرجات از طریق عالم، شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از راه خلیفه الهی و مرحوم کلینی در کتاب کافی از شیوه حجة الله برای تبیین امامت بهره جسته‌اند. متکلمان امامت را ریاست عامه معنا کردند. فلاسفه امام را رئیس مدینه فاضله و عرفا نیز انسان کامل معرفی می‌کنند. علامه طباطبایی نیز معتقد است امامت ایصال الی المطلوب است.

مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام از آموزه‌های امامتی است که کم و بیش در لابلای کتب حدیثی و کلامی بدان اشارت‌هایی شده است؛ ولی پژوهش‌هایی به صورت عنوانی مستقل با بررسی زوایای آن صورت نگرفته است. ادعا این است که اگر امامت را از دریچه مرجعیت دینی بنگریم، توصیف و اثبات امامت برای اهل بیت علیهم‌السلام بسیار سهل تر و قابل فهم تر خواهد بود. از این رو کتاب نهج البلاغه به عنوان اینکه سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام گردآوری گردیده و باور شیعه بر این است که خلیفه و امام بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام است این اثر مورد واکاوی و بررسی قرار گرفته است.

کتاب نهج البلاغه به قلم مرحوم سید رضی در سال ۴۰۰ هجری نگارش یافته است و انگیزه ایشان از جمع آوری فرمایشات امیرالمؤمنین علیه‌السلام بخاطر فصاحت و بلاغت بوده است. سید رضی درباره نهج البلاغه گوید این کتاب حاوی گزیده‌ای از سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و در بردارنده مطالب گوناگونی از آن حضرت در قالب سخنرانی، نامه و پند و اندرز است. این کتاب پس از نگارش طرفداران و خواهان فراوانی پیدا کرد، چرا که این کتاب مجموعه‌ای از شگفتی‌ها و طرفه‌های فصاحتی، و پرمغز و بلند پایگی سخن و گوهر برترین گفتار است (شریف رضی، ۱۴۰۶ ق، ص ۲۸۷). سید رضی در مقدمه کتاب خویش اظهار دارد که از جوانی تصمیم داشته سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گردآوری کند. ایشان به جمع آوری سخنان حضرت اکتفا نکرده بلکه ذیل برخی از فرمایشات حضرت نکته و بیاناتی دارد (صبحی صالح، مقدمه، خطبه ۴۲ و ۲۸، حکمت ۲۳۲). وی در دیگر کتب خویش



مکرر به کتاب نهج البلاغه اشاره داشته و از عبارات متن کتاب بهره برده است (شریف الرضی، ۱۴۲۲ق، ص ۳۳ و ۶۰).

طریق رسیدن کتاب توسط عالمان و محدثان، پس از کسب اجازه علمی از استادان بزرگ به ما رسیده است. به این گونه که کتاب های حدیثی را که متن آنها را می خوانند، مقابله، مقایسه، اصلاح و ثبت می کردند. از جمله این اجازه ها، اجازه علمی برای نقل و روایت نهج البلاغه است. از این اجازه ها به حد تواتر وجود دارد و در هیچ یک از آنها شک و عیبی راه ندارد و سلسله سند همه آنها به شریف رضی می رسد و این کتاب از جمله کتب معتبر است و علامه امینی در الغدیر تا ۲۰ اجازه را بر شمرده اند (امینی، ۱۴۱۶ق، ۱۹۳/۴-۱۹۴) بنابراین کسانی که سخنانی را درباره انتصاب این کتاب به سید رضی و یا انتصاب متن روایات به امیرالمؤمنین علیه السلام داشته اند، نادرست بوده است.

کتاب نهج البلاغه از نظم خاصی برخوردار نیست و به روش موضوعی نگارش نیافته حتی از نظر موقعیت زمانی و مکانی دارای ترتیب نیست اما انگیزه انتخاب این کتاب به جهت فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام در فضایی است که ایشان بعد از حکومت غاصبان خلافت و همچنین مواجهه با جریان ناکثین، قاسطین و مارقین به اهمیت مبحث امامت پرداخته و نکات مهم و بیانات مؤثری داشته اند.

به همین جهت با ترتیب و نظم دادن به محتوای روایات نهج البلاغه محورهایی برای امامت قابل روشنگری است مانند مرجعیت دینی که در این واکاوی امام و ماموم هر دو با هم دیده می شوند. نگاه مرجع دینی از منظر نیاز دین و بشر به امام، دریچه جدیدی را برای تبیین بیشتر ماهیت امامت می گشاید و برجسته شدن نیازمندی مخلوقات به خصوص بشر، کارکرد امامت را بیش از پیش آشکار خواهد کرد. خداوند در قرآن می فرماید: ای مردم شما همه نیازمند به خدای متعال هستید (قرآن کریم ۱۵: ۳۵). همه انسانها در خود این نیازمندی را احساس می کنند و برای رفع نقصان خویش با متوسل شدن به ثروت، قدرت، شهرت و... تلاش می کنند. خداوند برای رسیدن به کمال و برطرف کردن این نقصان برای بشر برنامه ریزی فرموده و آن را در قالب دین ارائه کرده است و برای دین در هر عصری صاحبی قرار داده تا همه بشریت به او مراجعه نمایند و سلسله انبیاء از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت محمد صلی الله علیه و آله نمایانگر این بیان است.

مراجعه به صاحب دین چه از حیث امور دنیوی و چه از حیث امور اخروی ابعاد گوناگونی دارد. ایشان آنچه اراده پروردگار است را به بشر منتقل کرده و این امر به احسن وجه تحقق می یابد.



گزارش‌های تاریخی گواهی می‌دهد تمام کسانی که زمام امور را به دست گرفته‌اند نتوانستند بشر را به کمال رسانده و در بین آنان عدالت برقرار کنند. البته مردم همیشه به دنبال کسانی بوده که داعی سعادت‌مندی برای مردم داشته‌اند و انسان‌ها برای یک زندگی خوب به کسی در راس امور خود نیازمندند، اما در تعیین مصداق آن اشتباه کرده و افرادی که توانایی اجرای عدالت نداشته‌اند را خود انتخاب کرده‌اند، غافل از اینکه این امر به دست خداوند است. زیرا اوست که به نهان آدمی آگاه و همیشه بهترین را انتخاب می‌کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در برخی خطبه‌های خویش به غصب جایگاه امامت و تحریف آن اشاره کرده‌اند. مخالفین و غاصبان مقام امامت خواستار محو این مقام والا و عالی بوده و بشریت را به سمت ظلمت و قهقرا سیر داده‌اند.

از سوی دیگر بعضی متأخرین با مطالعه این کتاب با برداشت‌های نادرست و با استناد به برخی از روایات در صدد تحریف و تضعیف مقام امامت برآمده‌اند (برقی، ص ۹۷ و قلمداران، ص ۳۵ و طباطبایی، ص ۱۳). به نظر می‌رسد بازخوانی بُعد مرجعیت دینی امام با محوریت کتاب نهج البلاغه در جهت تبیین جایگاه خلافت و امامت در جهت معرفت بیشتر ضرورت دارد تا این ویژگی مهم در این کتاب متقدم شیعی مستند سازی شود. در این نوشتار ضرورت اعتقاد به داشتن صاحب دین، آثار و پیامدهای اعتقاد و عدم اعتقاد به امام، صفات و شرایط صاحب دین، وظایف متقابل مردم و امام و جوه نیاز به امام مورد بررسی و تبیین قرار می‌گیرد. امام و صاحب دین از حیث رجوع مردم به ایشان مرجعیت دینی نامگذاری شده و از این پس نام مرجع دین به کار برده می‌شود.

بررسی پیشینه این نگاه به مرجعیت دینی سابقه‌ای ندارد اما کتب و مقالاتی نسبت به نهج البلاغه از زوایای مختلف به نگارش درآمده است. از جمله می‌توان به کتاب خلافت و امامت در نهج البلاغه نوشته ابراهیم منه‌اج سال ۱۳۹۴ که از حیث حکومت (عدالت، امنیت، رفاه و تربیت) تالیف شده و کتاب گزیده و حس و حالی از نهج البلاغه نوشته عماد افروغ سال ۱۳۹۹، برخی روایات را شرح و تفسیر کرده است. مقاله امامت خاصه در نهج البلاغه نویسنده مهدی قندی سال ۱۳۹۲، امامت بلافصل در نهج البلاغه نوشته محمد جواد مشایخی سال ۱۴۰۲ و پایان نامه امامت و خلافت از منظر نهج البلاغه با تاکید بر شبهات نوشته معصومه دولت آبادی سال ۱۳۹۱ نگاشته شده است، که از جهت اداره جامعه و رهبری به آن پرداخته‌اند.

ضرورت مرجع دین

دین یعنی راه و رسم زندگی که مؤمن و کافر همه دارای دین هستند چراکه هیچ کس از داشتن راه و روشی برای رسیدن به هدف خویش بی نیاز نیست و از آنجایی که سازنده، کاملترین شناخت را نسبت به شیء ساخته شده دارد، فقط اوست که می‌تواند برنامه‌ای بی نقص را برای آن تهیه کند و در مورد انسان خداوند که خالق اوست برنامه‌ای ارائه داده که از آن به دین تعبیر می‌شود (رفیعی محسن، شریفی، ۱۳۹۰، ص ۱۸). چون ارتباط مستقیم میان خداوند با انسان‌ها امکان‌پذیر نیست و نمی‌توان به مصالح و مفاسد خویش و رضا و غضب الهی رسید بنابراین این دستورات توسط پیامبران برای انسان فرستاده شده است و بعد از ایشان نیز از روی لطف این کار را به جانشینان آنها که همچون خودشان معصوم و عالم هستند، سپرده است. از اینرو خلقت با پیامبر آغاز و با خلیفه وی پایان می‌پذیرد، تا انسان در هیچ برهه‌ای از زمان بدون حجت و مبین نباشد. پس مرجع دین به معنای محل رجوع به پیامبران و اوصیای ایشان در امور دینی است. همان‌طور که گفته شد درباره نیازمندی بشر و مخلوقات، کسانی برای هدایت و نجات از هلاکت و بدبختی مردم باید وجود داشته و آنها باید اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین باشند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنهايي که دور از راه حق بوده به آنان رجوع کرده و کسانی که عقب مانده، به ایشان ملحق شوند که علوم و معارف حقه را از آنان بگیرند، ایشان کسانی هستند که قابل مقایسه با هیچ کسی نیستند (خطبه ۲)^۱. پس وجود مرجعیت دینی برای رسیدن به کمال و سعادت بشری امری ضروری و غیر قابل انکار است و باید مرجعی وجود داشته باشد تا دین را برای بشر بیان کند. به همین جهت برخی بر اساس این ضرورت و نیازمندی، طالب جایگاه مرجعیت دینی شده و راه مخالفت و انحراف را برنامه ریزی کردند (خطبه ۵).

آثار و پیامدهای اعتقاد به مرجع دین

پس از بیان ضرورت مرجع دین برای مردم، تبعیت از وی آثاری برای بشر در پی دارد امیرالمؤمنین علیه السلام نکاتی را فرموده‌اند از جمله، آنها یاد قیامت بوده و به ذکر خداوند مشغول و به سبب ترس از عذاب و کیفر از ظلم و فساد دوری جستند و برای ثواب و پاداش تلاش کرده (خطبه ۹۷) و بر اثر کرامت پروردگار به مقام و منزلت نائل می‌شوند (خطبه ۱۰۶). آنانکه از پروردگارشان در دنیا ترسیده،

۱. زَرَعُوا الْفَجْرَ وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ لَا يِقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ ص مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يَسُوِي بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَيْدَا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يَلْحَقُ النَّالِي.



در زندگی تقوا پیشه می‌کنند و در آخرت فرشتگان آنان را برده تا در بهشت جاودانه به زندگی خود ادامه دهند (خطبه ۱۰۹). پس وجود مرجع دین سبب بقاء و سعادت اخروی، آسایش و رفاه دنیوی برای بشر و سایر مخلوقات خواهد شد.

در مقابل پیامد پیروی نکردن از مرجع دین باعث می‌شود فرصت برای کسانی دیگر محیا شده تا پرچم گمراهی را بپا کنند، امور باطل و جهل و نادانی را گسترش دهند. فتنه و طغیان در دنیا بسیار و معاصی و خونریزی فراوان گشته و فقر، فسق و فجور، دروغ و دشمنی زیاد گردد (خطبه ۱۰۸). در واقع ظلمت و کفر بر بشر حاکم شده و ادامه این روند باعث نابودی و فساد بشر و دیگر مخلوقات خواهد شد.

وجوه نیاز به مرجع دین

همان‌طور که اشاره شد در صورت نبود مرجعی برای دین آثار مثبت از بین رفته و جای آن را پیامدهای ناگوار خواهد گرفت. از اینرو برای کسب معرفت، هدایت یافتن، رفع اختلاف، جلوگیری از تحریف و تبیین مسائل دینی و وظایف بشر، کارکردهایی بر اساس کتاب نهج البلاغه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

کسب معرفت از مرجع دین

از دیرباز بشر همواره برای شناخت پروردگار و خالق خویش نیازمند کسی بوده که خدا را به بهترین وجه تعریف نماید. راه شناخت و پرستش خدا و کسب معرفت فقط از طریق مرجع دین میسر است و منحصر در ایشان است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱/۱۴۵).^۱ امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عنوان مرجع دین خداوند را این‌گونه معرفی کرده، اوست خدایی که با وجود بخشش یا منع عطا از ثروت و دولتش کم یا زیاد نمی‌گردد. اگر او چیزی به بندگان عطا فرماید یا منع نماید در هر صورت بخشنده است یعنی اگر به بنده‌ای عطاء فرمود چیزی داده است که نداشته و مستحق آن بوده، و اگر منع کرد چیزی نداده که استحقاق آن را نداشته است. خدا مبداء خلقت هر وجودی است و برای او مبدئی نیست و اوست آخر، پس برای خدا مرجعی نیست تا بعد از او چیزی باشد زیرا برای او صفات زائده بر ذات نیست تا بعضی بر بعضی دیگر پیشی گیرد. پس خداوند دارای کیفیت، تغییر، حالت، چگونگی و فقر و نیاز نیست و اعتقاد به اینها محال و ممتنع است (شریف الرضی، ۱۳۷۹، ۲/۲۳۲).

^۱ يَا عِبَادِ اللَّهِ وَبِنَا عَرَفَ اللَّهُ



امیرالمؤمنین علیه السلام با بیان نشانه‌های اولین مرجع دین که از سوی خداوند برای نجات بشر از گمراهی و حیرت برانگیخته شده است را پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معرفی فرمود. حضرت فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله با زدودن قفل‌های تباهی و ضلالت که بر دل‌های مردمان نشست، بود، آنها را هدایت کرد (خطبه ۱۹۱). پس آموزه‌های توحیدی و شناخت خدا بایستی از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله یا سایر ائمه علیهم السلام به مردم برسد.

هدایت

معنای لغوی هدایت راهنمایی با لطف و مهربانی است (راغب، ۱۳۷۴، ۵۰۴/۴). هدایت یعنی شناخت مسیر و مقصد نهایی و کسی که مسیر را طی کرده و مقصد را دیده توانایی هدایت دارد و غیر او به بیراهه و مقصدی نامعلوم خواهد برد. زمانی بشر در دوران جاهلیت به وسیله افراد ناآگاه و نابلد به گمراهی و نادانی گرفتار شده بود تا اینکه به سبب هادی که همان مرجع دین است به راه مستقیم هدایت یافتند. مردم به واسطه این هدایت از منتهی درجه کفر و شرک به دین اسلام گرویده (خطبه ۴) و با صفاتی همچون تقوی، ترس از خدا و تقرب به خدا زینت داده شدند. این هدایت در جهت رشد و کمال ادامه دار بود تا جایی که مردم پس از تصدیق خداوند به یگانگی با اخلاص در راه او به جهاد پرداخته و حقوق واجب خدا و برادران دینیشان را پرداخت نموده و با رفتن به حج، صلّه رحم، صدقه و بجا آوردن کارهای پسندیده به سعادت دست یافته‌اند و به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله برترین و بالاترین راهنمایی کننده است و سنت و طریقه او هدایت کننده‌ترین سنتها و روش‌هاست (خطبه ۱۰۹).

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود پیامبر صلی الله علیه و آله مانند انبیاء گذشته جانشینی برای هدایت امت معین فرمودند و امت را سرگردان رها نکردند (خطبه ۱) و اشاره ایشان به حدیث ثقلین است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود من قرآن و عترتم را در میان شما گذاشتم تا گمراه نشوید^۱. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام کسانی هستند که خداوند مسیر سعادت و راه کمال و بهشت مقصد نهایی بشر را به آنها نشان داده است و ایشان تنها هادیان بشر هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل مواردی را به عنوان موانع دستیابی به هدایت برشمرده‌اند از جمله شیطان که در نرسیدن به سعادت مؤثر است (خطبه ۹۱) همچنین پیروی از هوای نفس آدمی را به

^۱ یا ایها الناس إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي فتمسكوا بهما لن تضلوا



وادی گمراهی می‌کشاند و منجر به سقوط اخلاقی خواهد شد (خطبه/۲۱۵) و دنیاپرستی که ترجیح دنیا بر آخرت بوده و آبادانی دنیا را ملاک و ارزش زندگانی قرار دهد (نامه/۷۰).

رفع اختلاف

بشر همواره در طول تاریخ در امور خود با یکدیگر نزاع و درگیری داشته است. از اینرو امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: زمانی خداوند مرجع دین را فرستاد که هیچ پیغمبری باقی نمانده بود و نزاع و مجادله زبانی برقرار بود (خطبه/۱۳۳). در این رابطه قرآن دستور می‌دهد اگر در چیزی با یکدیگر نزاع و دشمنی داشته باشید برای اصلاح آن به خدا و رسول (قرآن و سنت) مراجعه نمائید (قرآن کریم ۴: ۵۹)، در نزاع و دشمنی رجوع به خدا اینست که طبق کتاب او حکم شود و رجوع به رسول اینست که سنت و طریقه او پیش گرفته شود. در مقابل رجوع به غیر را امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنین ترسیم فرمودند: قضاوت ناآگاه و ناصالح با داوری های نادرست خود، امنیت جان و مال مردم را به خطر انداخته و منشأ مفاسد بسیاری در سطح جامعه می‌گردند. قضاتی که با تکیه بر دلایل سست و بی اساسی همچون قیاس، رأی و استحسان به نتایج نادرست رسیده و از آن بدتر رئیس آنها که آرای ضد و نقیض آنها را صواب شمرده و همه را حکم الهی بداند (خطبه/۱۷) حضرت در ادامه فرمودند این در حالی است که خدای آنها واحد و پیامبر و کتابشان یکی است و بی‌شک از خدای واحد برای مسأله واحد حکم واحدی صادر می‌شود. زیرا او عالم بر حقایق است و طبق مصالح یا مفاسدی که در آن مسأله بوده حکم واحدی در آن تعیین نموده است (خطبه/۱۸).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: پس اگر به حق از کتاب خدا حکم شود و بخواهند واقع آن را بیان کنند نه از روی تفسیر به رأی و تأویل نادرست، ما یعنی امام (علیه السلام) و ائمه بعد از آن حضرت به حکم امامت و خلافت از همه مردم سزاوارتریم. زیرا در قرآن کریم می‌فرماید: آیا کسی که به راه حق راهنمایی کند برای متابعت و پیروی سزاوارتر است یا کسی که راه نیافته مگر آنکه راهنمایی شود (قرآن کریم ۱۰: ۳۵)، پس چرا شما هر دو را برابر دانسته‌اید و چگونه در این امر حکم می‌کنید (خطبه ۱۲۵ و نامه ۵۳). پس حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در واقع اعتقاد به تصویب و صحیح بودن آرای ضد و نقیض، انحراف از اصل توحید و گرایش به نوعی شرک دانسته‌اند. توحید الوهیت، خدا را یگانه معرفی می‌کند و توحید نبوت و امامت، پیامبر اولوالعزم و ائمه (علیهم السلام) را در هر عصر یکی می‌شمرد و توحید شریعت، کتاب آسمانی را یکی می‌داند. پس گرایش به تعدد احکام واقعی، که چیزی جز شرک نیست



تضادّ روشنی با اصل توحید دارد و نیازمندی مردم به شخصی که عالم و آگاه به اختلافات مردم و احکام واقعی باشد را غیر قابل انکار دانسته و رسول خدا صلی الله علیه و آله و خودشان را به عنوان مرجعی برای رفع اختلاف بشر بیان و معرفی کردند.

شاخصه‌ها و مؤلفه‌ها

پس از بیان ضرورت نیاز به مرجع دین و وجوه آن، باید دانسته شود که خداوند متعال برای شناخت مرجع دین صفات و شاخصه‌هایی را قرار داده تا در تعیین مصداق گمراهی و لغزشی بوجود نیاید. در این بخش بر اساس کتاب نهج البلاغه به مؤلفه‌هایی اشاره خواهد شد.

تعیین و معرفی مرجع دین از جانب خدا

نخستین بحثی که در این بخش مورد توجه قرار گرفته این است که مرجع دین از طرف خدا یا از طرف مردم تعیین شده است. آیا مردم می‌توانند برای قرار دادن کسی در این منصب خودشان انتخاب کنند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: خداوند ائمه علیهم السلام را برگزید تا قوام دین خویش و تدبیر امور مردم را به مرجع دین بسپارد (خطبه ۱۵۳). خداوند ایشان را برتری داده و شایسته نیست کسی از طرف غیر خدا تعیین و معرفی شود، زیرا هدایت و راهنمایی بشر از مرجع دین طلب می‌شود (خطبه ۱۴۴). در حالی که گفته شد همه مردم نیازمند هستند و به شخصی احتیاج دارند که او مانند بشر در امور خود به کسی جز خدا نیاز نداشته باشد. شناخت چنین فردی که از همه جهات بی نیاز باشد برای بشر ممکن نیست و حتما همراه با خطا خواهد بود.

اگر در برخی عبارات دیده می‌شود که حضرت به ظاهر همراهی نموده اند، مانند نامه به معاویه در باب شورا از باب الزام خصم بوده و آنچه را متخلفان و دشمنان قبول داشته‌اند فرموده تا حجت بر آنها تمام گردد (نامه ۴) و این کلام حضرت ناظر به مقبولیت مردمی است و نه مشروعیت مردمی.

علم

در بین مردم برجستگان علمی ممتاز و ستوده شده از سایرین هستند و با ارزش‌ترین داشته انسان علم وی بوده که ثروت، قدرت و شهرت دنیوی را برای چنین کسانی به ارمغان می‌آورد. شیعه معتقد است اعلم بودن از جمله صفات معتبر در امام است. در نگاه شیعه علم امام لدنی است و ائمه از کودکی عالم به علم غیب هستند (سلطانی، ۱۳۸۷، ۱۷۴). مرجع دین از جهت اینکه افراد مختلف

جامعه از وی در زمینه‌های مختلف اعم از اعتقادات^۱، اخلاق^۲، احکام^۳، نجوم، تجارت، ازدواج، تربیت، طب^۴ و... مراجعه کننده دارد. این مراجعه محدود به بشر نیست بلکه ملائکه، جنیان و سایر مخلوقات هم چنین هستند، بایسته است مرجع دین به برترین و کامل‌ترین علم آگاهی داشته باشد و چنین علمی را خداوند به ایشان اعطا کرده است. مرجع دین صاحب علم غیب، اسرار، خزینه دار و منبع حکمت‌های الهی است (خطبه ۲). شخصی به مرجع دین عصر خودش امیرالمؤمنین (علیه السلام) مراجعه کرده و سوالی درباره خداشناسی می‌کند و ایشان درباره توحید، صفات خدا، چگونگی آفرینش آسمانها، ویژگی و صفات فرشتگان، خلقت زمین، خلقت بشر و امکانات زندگی (خطبه ۹۱) سخنانی را که سرشار از علم و دانش نسبت به همه موضوعات است، بیان می‌فرمایند. پاسخگویی امام در همه زمینه‌ها و مطالب و مباحث عمیق درباره فضا، افلاک، ستارگان، کیفیت پدید آمدن زمین و انسان هر شنونده‌ای را مدهوش کرده است. در مقابل بشر به بیماری‌هایی همچون غفلت، نادانی، حیرت و سرگردانی مبتلاست که نمایانگر ضعف و نیاز او به چنین عالمی است که ابزارهای لازم، قدرت تشخیص و توانایی معالجه آن را داشته باشد (خطبه ۱۰۸).

عالمی با چنین گستره علمی، در بعضی روایات به دلایلی از جمله توهم استقلال یا ضعف در فهم مخاطب، علم خویش را محدود معرفی کرده است. مانند خطبه ۱۲۸ که کسانی باورمندی عدم داشتن برخی از علوم را برای امام قائل شده‌اند، در حالی که در ابتدای همین خطبه امام از آینده خبر می‌دهد. برخی با تقطیع و بد فهمی چنین نسبت‌های ناروایی را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌دهند بلکه این‌گونه نیست که همه جا از علم غیب استفاده شود در حالی که ائمه (علیهم السلام) مأمور به ظاهر بوده و اینگونه نیست که همه امور با معجزه یا علم غیب یا امور باطنی مدیریت شود. (برای مطالعه بیشتر ر.ک به مقاله بازبینی نگاه جریان سلفی‌گری ایرانی به مؤلفه علم امام با محوریت نهج البلاغه)

عصمت

«عصمت» لطفی است که خدای تعالی در حق مکلف روا می‌دارد به طوری که وقوع گناه و ترك اطاعت از او ممتنع می‌گردد، هر چند که بر انجام آن قدرت دارد (حسینی میلانی، ۱۳۸۹،

۱. ر.ک به بصائر الدرجات مرحوم صفار
 ۲. ر.ک به مکارم الأخلاق مرحوم طبرسی
 ۳. ر.ک به من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق
 ۴. ر.ک به بحار الانوار علامه مجلسی، ج ۱۴، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۳ و ۵۹

۴۰/۲). با این تعریف اگر مرجع دین خودش به گناهایی که مردم را نهی کرده مبتلا باشد دیگر مردم از وی اطاعت نخواهند کرد. بر اساس روایات، مرجع دین از طفولیت تا پایان عمر معصوم علیه السلام بوده تا کسی بر وی نتواند خرده و عیبی بگیرد زیرا در قیامت مرجع دین شاهد و گواه بر امت است و نسل او از پاکترین پاکان به جهت نسب و خلقت بوده است (خطبه ۱۰۵). امیر المؤمنین علیه السلام در صحرای صفین می‌فرماید: خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید (خطبه ۲۱۶). که برخی با بد فهمی اقرار به اشتباه کردن امام را در این فراز حمل بر عدم عصمت کرده‌اند در حالی که ایشان در ادامه خطبه فرمود بدون کمک خدا از اشتباه مصون نمی‌باشم که خود اثبات عصمت است. همچنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردم را به اطاعت و رو آوردن به اهل بیت علیهم السلام دعوت می‌کند و آنان را زبان راستگوی دین و همانند قرآن دارای تعظیم و تکریم بیان کرده که این جملات دلالت بر عصمت حضرت دارد (خطبه ۸۶). ابن ابی الحدید معتزلی اعتراف می‌کند، این جمله عصمت آن حضرت را به اثبات می‌رساند و نقل کرده ابو محمد بن متویه در کتاب الکفایة تصریح کرده است که علی علیه السلام معصوم است، اگر چه واجب العصمة نیست و نیز عصمت شرط امامت نیست ولی ادله و نصوص بر عصمت امیر المؤمنین علیه السلام دلالت می‌کند. عصمت از ویژگی‌های آن حضرت است و دیگر صحابه از چنین مقامی بهره مند نیستند (ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸ق، ۲۲۹/۶).

ولایت

کلمه ولایت از ماده ولی به معنای سرپرست و عهده دار شدن امور است (راغب، ۱۴۱۲ق، ۸۸۵). در برخی کتب به معنای دُنو و نزدیکی آمده (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۱۴۱) و دوستی و یار و... را از مصادیق آن می‌دانند. معنای اصطلاحی ولایت که عبارت است از «به عهده گرفتن کاری از کارهای دیگران و سرپرستی امور»، متناسب با همان معنای لغوی آن است. زیرا کسی که می‌خواهد امور دیگری را سرپرستی کند، حتماً از طریق نزدیک شدن و همراه شدن با اوست. از این رو، از جمله معانی که اهل لغت برای ولایت ذکر کرده‌اند، همان امارت و تدبیر است. هرگاه ولایت به طور مطلق



استعمال شود، انصراف به همین معنا دارد. نظیر کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السلام که در فضائل آل محمد علیهم السلام در نهج البلاغه فرموده است (خطبه ۲)^۱.

بنابراین به جهت اینکه مخلوقات اموری دارند که از حقیقت و کمال آن یا خیر و شر آن مطلع نیستند، به کسی نیازمند هستند که سرپرستی ایشان را به عهده بگیرد و کارهایشان را به سوی صواب هدایت کند. امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه به عنوان مرجع دین، پیامبر صلی الله علیه و آله و خود را ولی و سرپرست مردم از طرف خدا معرفی کرده اند (نامه ۲۵) و در جایی دیگر برای آموختن احکام دین، تربیت شدن و علم آموختن بشر و نیازمندی بشر به ولی و سرپرست اشاره داشته اند (خطبه ۲۳۸) و خود را سزاوارترین مردم به مردم در ولایت دانسته اند (خطبه ۱۰۸).

حجیت

حجت در لغت به معنای دلالتی روشن بر اساس راهی با قصد و هدف مستقیم است. ابن منظور می‌نویسد: حجة: البرهان، گفته شده حجة چیزی است که خصم با آن دفع می‌شود، ازهری می‌گوید: حجة ایراد سخن بر وجهی است که به هنگام خصومت با آن پیروزی حاصل می‌شود (راغب، ۱۴۱۲ق، ۱/۴۵۰). برای اجرای دستورات دینی و شناخت حکم خداوند به اشخاصی نیاز است که آنها حجت و دلیل الهی بوده تا مردم ایشان را در اعمال و کردارشان حجت و عذری قرار دهند که در قیامت نگویند ما به اوامر و نواهی تو آشنا نبودیم (خطبه ۱۴۳) و با این دلایل به غضب الهی و آتش دوزخ گرفتار نخواهند شد. وقتی خداوند می‌فرماید این شخص حجت من است پس او تنها کسی است که می‌تواند بشر را از عذاب و خشم الهی دور کند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده زمین هیچگاه از حجت خالی نبوده^۲ و حجت الهی یا آشکار و مشهور بوده یا ترسان و پنهان بوده تا دلایل الهی باطل نگردد و خدا با فرستادن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حجت را تمام کرد و بر کسی عذری باقی نگذاشت. (خطبه ۹۱ و حکمت ۱۴۷) حجت‌ها توسط مرجع دین با دلایل روشن و معجزات که منشاء آن وحیانی بوده به همراه برهان کافی به بشر رسیده است (خطبه ۱۶۰). امیرالمؤمنین علیه السلام در معنای هجرت می‌فرماید: هجرت اختصاص به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نداشته و معنی آن تنها حرکت از مکه به سوی مدینه نیست. بلکه هجرت کننده حقیقی یعنی از ظلمت به نور رسیدن را بر کسی می‌توان نام

^۱ و لهم خصائص حق الولاية.

^۲ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ



نهاد که آن شخص حجّت خدا بر روی زمین را بشناسد. هر کس حجّت خدا را شناخت، و به امامت او اقرار کرد مهاجر است. بر کسی که حجّت بر او تمام شد، گوشش آن را شنید و قلبش آن را دریافت، مستضعف در دین صدق نکرده و معذور نیست (خطبه ۱۸۸). پس امروزه با توجه به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام باید مرجع دینی به عنوان حجت بر روی زمین وجود داشته باشد و شناخت و حرکت به سوی آن حجت الهی امری لازم و وظیفه‌ای است که بر دوش مردم نهاده شده است.

خلافت

خلافت در لغت یعنی نیابت و جانشینی به جای دیگری یا حکومت و نیابت از دیگری است (راغب، ۱۳۷۴، ۶۲۹/۱ و زبیدی، ۱۴۱۴ق، ۲۰۲/۱۲ و بستانی، ۱۳۷۵، ۳۷۰). خلافت دارای اقسامی است: ۱. یا در غیاب و نبودن کسی است ۲. یا بخاطر مرگ کسی است که دیگری جانشین او می‌شود ۳. یا بعلت ناتوانی شخصی ۴. و یا بخاطر بزرگی و شرافت است که دیگری جانشین او می‌شود و در این معنی اخیر، خداوند اولیاء خود را در زمین خلافت و نمایندگی می‌دهد (راغب، ۱۳۷۴، ۶۲۹/۱). همان‌طور که قبلاً بیان شد امیرالمؤمنین علیه السلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به عنوان مرجع دین ذکر کردند و با توجه به معنایی که در ابتدا آورده شد باید خلیفه و جانشینی برای پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته باشد که مردم در احتیاجات خود به وی رجوع کنند. باورمندی شیعیان بر پایه روایات چنین است که خلیفه بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره فرمودند: من در خلافت مانند قطب وسط آسیاب هستم و علوم و معارف از من سرازیر شده و هر اوج گیرنده‌ای بدون علم و دانش من به اوج رفعت نمی‌رسد (خطبه ۳).

در این میان افرادی از برخی فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام مطالبی غیر آنچه ذکر شد را برداشت کرده‌اند که در نوشته‌هایشان انحرافات وجود دارد. از جمله اینکه افرادی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت را غاصبانه گرفتند و حق را از جای خودش تغییر دادند. تحریف کنندگان این عمل را با رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام توجیه کرده و گفته‌اند هیچ اختلاف یا عدم رضایتی بین حضرت با خلفای قبل نبوده است. در صورتی که در جای جای نهج البلاغه حضرت اعتراض خویش به غصب خلافت خود را بیان فرموده‌اند و خسرانی که از این غصب دامن‌گیر امت و مردم شده را گوشزد کرده‌اند. همچنین حق خود و جایگاه خویش نزد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را به روشنی بیان فرموده‌اند (خطبه ۲۳۹، ۲۱۶، ۱۹۲، ۱۷۲، ۱۳۱، ۳ و نامه ۲۷ و ۲۸). همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام در لابلای

فرمایشات خویش غیر از اعتراض، دلایل غصب خلافت را بیان داشته‌اند. ایشان در پاسخ به سوال یکی از یارانش بخل غاصبان و در جایی دیگر استبداد را که عامل بسته شدن چشمان گروهی بر حقیقت است، معرفی کرده اند (خطبه ۱۶۲).

اطاعت محض

آنچه تاکنون از صفات و جایگاه مرجع دین بیان شد نکاتی به نگارش درآمد که چنین شخصیتی با این مقام الهی اطاعت از او واجب است. این اطاعت هیچ قیدی نداشته و شامل تمام امور بشر می‌شود و مردم از مسیر مرجع دین جدا نشده و از رفتار او پیروی کنند که وی مردم را از راه مستقیم منحرف نخواهد کرد. اطاعت مردم برای تعظیم مقام امامت بوده زیرا از امامت بهره‌ای به کسی نمی‌رسد مگر به پیروی از او (حکمت ۲۵۲). از این رو است که مردم در همه امور نباید از مرجع دین پیش بیافتند یعنی رای و فهم خود را بر مرجع دین ترجیح دهند یا عقب بمانند یعنی دستورات او را به موقع اجرا نکنند بلکه در هر کاری خود را با مرجع دین خویش تطبیق دهند (خطبه ۹۷). اگر از مرجع دین اطاعت و پیروی گردد نتیجه آن حرکت به سوی بهشت است. مثل وی در میان مردم مثل چراغی در تاریکیهاست که به روشنایی خواهند رسید (خطبه ۱۸۷) گرچه این راه بسیار سخت و دشوار باشد اما پایانی سعادت‌مند دارد (خطبه ۱۵۵).

گواه بر اعمال

از آنجایی که مردم دارای تکالیف و اعمالی هستند و خداوند دستوراتی را بر ایشان واجب فرمود، بیان شد که مرجع دین حجت پروردگار بر بشر است. از اینرو امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که من در روز قیامت گواه بر شما خواهم بود و از طرف شما حجت و دلیل می‌آورم. ایشان شروطی برای گواهی خویش بر می‌شمارند از جمله به طریق شایسته خدا را عبادت کرده و در راه او ایستادگی کنید و از بندگیش خارج نشوید، در عبادات خویش بدعتی نگذارید و با پروردگار مخالفت نداشته باشید زیرا چنین کسانی از راه خدا بیرون روند به رحمت الهی نمی‌رسند (خطبه ۱۷۶). پس تأیید عمل بندگان به شروطی وابسته بوده تا مردم شامل گواهی و شهادت مرجع دین قرار بگیرند.

وظایف مرجع دین و وظایف مردم در برابر او

خداوند بین مرجع دین و مردم حقوقی قرار داده و این حقوق را بر یکدیگر واجب کرده است، پس هرگاه حق هر دو طرف اداء شود بین ایشان دین برقرار و نشانه‌های عدالت و درستکاری پدیدار



می شود و اصلاح امور مردم و ناامیدی دشمنان را به دنبال خواهد داشت (خطبه ۲۱۶). وظیفه مرجع دین بر اساس فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام این چنین است بایستی مواظب الهی را به همه ابلاغ کند و آموزش های لازم را در تمام زمینه ها به مردم بدهد (الإبْلَغُ فِي الْمَوْعِظَةِ)، نصیحت و خیرخواهی نسبت به مردم داشته باشد یعنی ترغیب به اخلاق پسندیده و باز داشتن از گفتار و کردار ناشایست. ادای حقوق مردم مثل رساندن غنائم و اموال بیت المال به دست تمام مسلمانان (وَ إِصْدَارُ السُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا) و حقوقی که شرع برای فقرا و مستضعفین قرار داده است. تعلیم و تأدیب مردم طبق آداب شرعی و رفتار نمودن بر اساس آن قوانین و تلاش و کوشش در خیرخواهی در تمام زمینه ها (وَ الإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ) و احیای سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اجرای تمام قوانین الهی (وَ الإِحْيَاءُ لِلْسُّنَّةِ) و اجرای حدود الهی نسبت به تمام مستحقین بدون تبعیض و بی کم و کاست (وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّهَا) از وظایف مرجع دین بوده است.

از جمله وظایف مردم نسبت به مرجع دین بالا بردن سطح معرفت و علم و آگاهی خود نسبت به اوست، چرا که جهل یکی از عوامل گمراهی و انحراف است. دیگر اینکه حفظ بیعت و باقی ماندن بر عهد و پیمان خویش، اخلاص و محبت در پنهان و آشکارا از دیگر وظایف مردم بوده و همچنین هرگاه مرجع دین مردم را برای امری فرا خواند، آن دستور اطاعت و پیروی شود (خطبه ۳۴ و ۱۰۵).

نتیجه

مرجع دین بار معنایی گسترده و دایره وسیعتری دارد و در دو جهت امام و ماموم بحث می کند. این کتاب دارای نظام امامتی بوده که می تواند در قالب مرجع دین ساختار نوینی را به دست آورد. در این واکاوی نتیجه بدست آمده این است که وجود مرجع دین برای دین و مردم امری ضروری است و چنین شخصی دارای مؤلفه هایی از جمله نصب و معرفی الهی، علم، عصمت، ولایت، خلافت و... است تا در همه امور دنیوی و اخروی به آن اقتدا شود. این شاخصه ها جز در پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد و عنوان مرجع دین در ایشان انحصار دارد.



منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه (للصبحی صالح)

۱. ابن ابی الحدید، ۱۴۱۸ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد عبد الکریم النمری، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۳ق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، مصحح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳. ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۴. امینی، عبدالحسین، ۱۴۱۶ ه.ق،، الغدیر فی کتاب السنة والأدب، تحقیق مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، قم - ایران، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة
۵. برقی، ابوالفضل، بررسی علمی احادیث مهدی، نسخه افست در بنیاد جعفری، قم
۶. بستانی، فواد افرام؛ ۱۳۷۵ش، فرهنگ ابجدی الفبایی عربی فارسی ترجمه کامل المنجد الابدی، مترجم: رضا مهیار، چاپ اول، تهران: اسلامی.
۷. حسینی میلانی، علی، ۱۳۸۹ش، جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام، قم - ایران، مرکز الحقائق الإسلامیة
۸. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، ۱۴۱۴ق، تاج العروس من جواهر القاموس، مصحح: علی هلالی و علی شیری، بیروت: دارالفکر.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۷۴ش، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، چاپ، چهارم، تهران.
۱۰. _____، ۱۴۱۲ق، مفردات ألفاظ القرآن، چاپ، چهارم، دمشق.
۱۱. سلطانی، مصطفی، ۱۳۸۷ش، امامت از دیدگاه امامیه وزیدیه، چاپ، چهارم، قم - ایران، دانشگاه ادیان و مذاهب
۱۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، ۱۴۲۲ق، المجازات النبویة، چاپ، چهارم، قم.

۱۳. _____، ۱۳۷۹ ش، ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، چاپ،

چهارم تهران.

۱۴. _____، ۱۴۰۶ ق، *حقائق التأویل فی متشابه التنزیل*، انتشارات دارالاضواء،

بیروت لبنان

۱۵. صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ ق، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ*، ایران، قم

۱۶. طباطبایی، مصطفی، *کوتاه بینی و زیاده روی درباره علی ﷺ*، نسخه موجود در تارنمای نویسنده

۱۷. طبرسی، حسن بن فضل، ۱۴۱۲ ق، *مکارم الأخلاق*، چاپ، چهارم، قم.

۱۸. قلمداران، حیدرعلی، *خلافت و امامت*، ویرایش و تحقیق حنیف زرنگار، دارالعقیده للنشر و التوزیع

۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، *الکافی*، تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ

چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامية.

۲۰. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار (ط - بیروت)*، بیروت.

مقالات

رفیعی محسن، شریفی معصومه، تابستان ۱۳۹۰، مبانی مرجعیت علمی اهل بیت رسول خدا ﷺ از

دیدگاه اهل سنت، *فصلنامه اندیشه تقریب*، ۷ (۲۷)، ۱۱ - ۲۷.